نفع "لا"، اثبات "الله" از نگاه مولانا

دکتر عطا محمد رادمنش
عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد نجف آباد

چکیده

پیمان طریقت و سخنوران حقيقت، جو ذکر "الله" از از لاوزم، بل از پاهمهای اسرار و سلوك و وصول به عالم یقین قرار داده و غفلت از آن را از مواضع وصال برسردهند. یاد آگاهانی محبوب، موجب می‌شود تا روندهای راه حق، عهد و پیمان بندگی خود را با خالق و حیب خویش تجدید کرده، شهید ذوق روزگار وصل را در کام جانش تازه بدارد.

صدیقان راستین همواره بیان سرند تا افضل اشکارا بر دل و چن جاری سائند و ان عبارت از نفع ما سویی الله چه شاخص آن "لا" (الله) و اثبات ذات ادیبت که با "الله" ابزار و اظهار می‌گردد، که تا ساک صادق، غیریت و دویی را با چارآب "لا" از دل نزدیک، و با مصاحب "لا" چراش جان را نیفرزود و با آتش "لا" تعینات را نسوزاند و به نهفگ "لا" دو عالم را نیزبود و با تیغ "لا" واستگی‌ها تکنیکی، نمی‌تواند لاف "لا" زند و به سراي "لا" پای گذرد و به صدر "لا" رسید و سلطنت "الله" را درک کند و به وحدت "لا" انتهای دست‌یابد.

تگارنده، بیان است تا در ظن اشکارا کوتاه به ذکر و تهلیل از دیدگاه بعض عرفان، عالمان و شاعران گرد و آنگاه اصطلاح "لا" (الله) و ملائم ان با "الله" (الله) را در برخی مکان همکار و عرفانی به اختصار تمام به عنوان فتح باب بررسی کرده، پس از آن به کاربرد آنها و تصویرسازی‌های شگفت و زیبایی - که مولاان در بربر چشم‌ ان اهل بیش می‌گشاید - بپردازد.

کلید واژه‌ها:

تکلیل، لا، اثبات، مولوی.

..........................................................

1 - a_radmanesh21@yahoo.com
تاریخ وصول: 15/9/90
تاريخ پذیرش: 12/9/90
نفی «لاله» اثبات آن؛ از نگاه مولانا ۱۲۹

مقدمه

بر پایه‌ی «وادکروان الله كثيراً لعل‌الکم تلفچون» (الفالت ۴۵؛ مناقفون، ۱۰) ذکر، پاسداشت همواره‌ی باید محجوب و سنت پیوسته با نسبت انسان اوست و تا سالک خلوت‌سرا دل را اضداد۱ و اصل و شیاطین تستر و زنگار غیربی‌را از روی آینه‌هی دل، منزلگاه و جلوه‌گاه حق، نزداید و جواب‌های دویم را به کار نزند و ترک انان۲ نماید، یار در آن تجلی نمی‌کند.

عرفا و علما و مشایخ صحیفه با روبکرد به کلام حضرت رسول، تهیه (اللہ‌اللله) را افضل اذکاری ۳ می‌داند و از مبانی همب‌ی ذکرها، این لطفه‌ی را برپذیرداند، زیرا صورت آن تركیب یافته‌است از نفی اعیار و محدودات و ثبوت وجود قدرم. چه «اللہ» نفی اسناد حق می‌کند و به «اللہ» اثبات حضرت عزت می‌گذارد، تا چون بر این مداوت و ملازمت نماید، بتندریج تعلقات روح از ماساوهحق به مقرائ «اللہ» منقطع‌شود و جمال سلطان ان۳ «اللہ» از پس ثق عزت متجزی گردیده (نجم رازی ۱۳۷۴: ۲۶۹).

آفرینش را هم‌هی کن به نبی «اللہ» تا جهان صافی شود سلطان «اللہ» را (همان: ۲۷۰)

در این معنا در تمهیدات آمده است که «اللہ» عالم عبودیت است و قطب و «اللہ» عالم الهیت است و ولایت و عزت دریافت روش سالکان، در دور «اللہ» باشند. پس چون به دور «اللہ» رسنده، در دایره‌ی «اللہ» آند. «لی» دایره‌ی نفی است؛ در اول، قدیم در این دایره‌باید نهاد، لیکن متوکل و ساکن نابید شد که اگر در این مقام سالک را سکون و توقف افتد، زنا و ترک روز نماید (عین القضا هدمانی، ۱۳۷۴: ۷۴).

در کمیماتی سعادت آمده است: سر و لابی همب‌ی عیادت‌ها ذکر است؛ بلکه اصل مسلمانی کلمه‌ی «لاله الله» است و همب‌ی عیادات دیگر تأکید این ذکر است (غرزالی، ۱۳۶۸: ۲۵۲).

اما گروهی از این طایفه از جمله شیلی، «اللہ» را در ذکر بگردیده، پس بر زبان می‌راند.
فصل نامه‌ی علمی یزدی زبان و ادب فارسی ادب و عرفان

عارفان، عالمان، سخنران و نادربرداران از کلمه‌ی وحیدی «اله» (الله) که مقام نفی است و «الله» (الله) که مقام اثبات است، به تشییع و تصویرگری‌های زیبا دست پیدا کرده و درهای معنوی ساختند.

شاعر شروان با وازه‌برداری زیبایی، «اله» و «هو» را مرکب لاهوت می‌داند که سالنی را به عالم الهی و صدر شهادت (الله الالله) می‌رسانند؛ نیز آن را ازدهای دوسری می‌شمارد که هر شک و شک را در راه اثبات (الله الالله) می‌بلند.

از «اله» رسی به صدر شهادت که عقل‌را از «اله» و «هو» ست مرکب لاهوت، زیر ران «الله» زان شد ازدهای دوسرو تآفروخورد هر شک و شک که در ره‌های شُرود عبان

(خاقانی، 1357: 310)

و یا «اله» را چراگی می‌داند که روشن کندنه‌ی چراگاندی و قندیل دل است:

هر چه جز «نورالسمات» از خداد آن عزل گن
گر تو را «مَشکوک» دل روشن شد از مصاحب «الله»

(همان۱)

نیز بر این باور است که «الله» ی نفی، سالنی را به دارالملک و داربالش وحدت می‌رساند؛ آنگاه است که عوالم این سوی «الله» را یشت سرگناخته، زان سوی «الله» جولان می‌دهد در این مقام، نور عشق، نگهبان و راهنمایش شده‌اند. از بیان «الله» می‌گذراند و به مقصد «الله» می‌رساند و با دندانه‌ی کلید ۱۳۵۷ در ابیدت را گشوده، بدان راه می‌پا بند:

ای پنج نبوی کف‌نشین در دار ملک «الله»
«الله» در جهر بالا وحدت کشیده ترا
جزولگاهی تو زان سوی ۱۳۵۷ ست گر کنی
از عشق ساز بدرقه، پس هم به نور عشق
دروزه‌ی سراز ازل دان سه حرف عشق
دندانه‌ی کلید ابد دان دو حرف «اله»

(همان۳)
در ۱۳۸۸ حاکمیت ایران به میان‌گرفتن و فراهم‌آوردن ابزارهایی دربارهٔ هماهنگی و سازگاری بین‌المللی و اقتصادی رنج بخش بود.

(۱۹۳۹) 

در ۱۳۸۸ حاکمیت ایران به میان‌گرفتن و فراهم‌آوردن ابزارهایی دربارهٔ هماهنگی و سازگاری بین‌المللی و اقتصادی رنج بخش بود.

(۱۹۳۹) 

در ۱۳۸۸ حاکمیت ایران به میان‌گرفتن و فراهم‌آوردن ابزارهایی دربارهٔ هماهنگی و سازگاری بین‌المللی و اقتصادی رنج بخش بود.

(۱۹۳۹) 

در ۱۳۸۸ حاکمیت ایران به میان‌گرفتن و فراهم‌آوردن ابزارهایی دربارهٔ هماهنگی و سازگاری بین‌المللی و اقتصادی رنج بخش بود.

(۱۹۳۹) 

در ۱۳۸۸ حاکمیت ایران به میان‌گرفتن و فراهم‌آوردن ابزارهایی دربارهٔ هماهنگی و سازگاری بین‌المللی و اقتصادی رنج بخش بود.

(۱۹۳۹)
فصل نامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی ادب و عرفان

سعدی گویند: عاشق باکباخته‌ای اسرار در دبیرند «عالی» در داو اول نرد عشق، همه چیز و همه کس حیت ایمان و دین را در وصال محبوب، درمی‌باز و لی زاده در داد و سند با محبوب به‌هو و امید دستان‌یابی به «عالی» (الله) و وصول بدن جهان از خواسته، و مقام
دنبایی درمی‌گذرد

پاکبازان طریقت را صفت دانی که چیست؟
زاهمی بر پای «عالی» مال و منصب دادن است
ger خریف نرد عشقی، مال و دین و جان پاژ
(سعدی، سال 1385: 251)

و یا در بوستان با جنسی زیبا تبیر «عالی» را «لات» شکن، بلهکه شکنده‌ی بشها مجازی
برساخته ذهن بشري می‌دانند:
be «عالی» قامت لات بشکست خرد به اعتزاز دین اب عزیز بردع (هман، سال 1363: 36)
سانایی «عالی» را بر سان نهنج می‌دانند که در هستی را می‌بلعد در این باب کمی سراور
قول «عالی» اتان است که در گام نخست، نه گران کند:
شهادت گفته آن باشد که هم زاول در آشامی
همه دربای هستی را بردن حرف نهنگ آسا

(سانایی، سال 1362: 52)

انگاه که سالک همچون «عالی» کمر خدمت بریبد و نه بر یا، که بر فری ایستاد و خس و خاک و خانه تعینات راه وصال را با مزگان جان بریبد، پس از ورود به وادی حبرت و گنار از مربی‌های انسنی، نور امیز از جانب مشرق «عالی» بر یاد دل می‌تابد و جمال محبوب
پرتوافگنی می‌شود و نوبت وصل و لقا فرا می‌رسد:
نبای خار و خاشکی در این ره، چون به فراشی
کمر بست و به فری ایستاد در حرف 7 شهادت لا
چو «عالی» از حد انسانی فکنده‌ی در ره حبرت
پس از نسمو احیای به الله آی از «عالی»
(همان: 52)
عطر در سوگندنامه‌ای بر این باید است که هرگاه یک عارف با زخم معرفت در "لا" (لا اله) فرو رود و نفی عالم ملك کند، می‌توانند از "لا" (الله) سربرآورده، سرافراز، دو عالم شود به عارفی که به یک ضرب معرفت جانش به "لا" فرو شود آنگه برآید از "لا" (عطار، 1375: 728).

پای: 
عارف با یی سپردن و انتفای هر عالمی جز عالم الهی، به عالم لاهوت پای می‌گذارد و بقای بالله می‌یابد: 
چون در جهنم غیب فنا گشت در بقا برخاست "لا" ز بیش به "لا" در اوقتاد
(همان: 761)
جامی "لا" را برسان قیچیای می‌انگارد که قاطع رشته و باستگی‌ها و دلیستگی‌ها
مظاهر میرای عالم خاک است:
تصویر "لا" به صورت مقرض بهر چیست؟ یعنی برای قطع تعلق ز ماسو ست
(جامی، به نقل از دهخدا، 1373، دیل مدخل مقرض)
چنان که گذشته کاربرد دو اصطلاح عرفانی-قرآئی "لا" و "لا" متحرک به مولوی نیست: بل که پیش از او سخنوران و نویسنده‌گان سخته همچون عینالقضات، خاقانی، سنایی و عطار و هم‌زمان با او سعیدی و پس از وی تجربه رازی، شیخ‌المسلمی، جامی و شیخ بهایی، نیز بدان برداخته‌اند، اما به استناد نموودرهای پایان این مقاله، آن اقلیتی که مولوی به‌دنی استر داشته، حتی مقدب‌دانان از سنایی و عطار هم نداشت‌اند.

بحث و بررسی
"لا" "لا" در تعیین عارفانه نفی اثبات و ما سوی الله و غیرته است که آن را مقام نفی "گویند و "لا" (الله) مقام اثبات است و تا کسی این دو را ملازم نکند، تمی‌تواند به محبوب راه یابد:
فصل نامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی ادب و عرفان

کارگاه‌های نیستی و «الله» بود.

تا نخوانی «الله» و «اللیه» را در نیایی مسنج این راه را.

رومکرده مولوی، سرآمد سراشید گان عارف، در آثار خود از «الله» (اللیه) در اعراض از ما سویه الله و اقبال به «اللیه» (اللیه) فراوان است و این دو اصطلاح در ذهن و زبان از کاربردی بالا دارد.

او در آثار خود به تشییعات، ترکیبات و تعبیرات بدیع چون نبی لا جزوب لا گردن لا انس لا کمین لا بحر لا عقبه لا نهنگ لا ازدهای لا یسرگونی لا آتش‌های لا دار لا و لاف آل لسلطنت الاعشق الاهو، وحدت الاله و صدر الاله می‌یابد.

مولاتا برای القای انديشه خود در پای کردن غیرخدا از لوح دل و پشت کردن به مادون اللهو و توجه تام به پرتو جمال محبور به تصویرگری به دجی پرداخته است، این رویکرد بوجود در کلیات‌تکدامی از بالا دارد به صورت گوناگون رخ می‌نماید.

او در اعتقاد بر این است که در راه دوست و یگانگی او باید دل و جان باخت و آت و خبر و نام و نشان آزاد شده مسلمان عاشق اسرار دام بلاي محور - که از تعلقات هستیما در گذشته به شناخت و معرفت میرسد و تعیین وصال را در می‌یابد؛ ازسر و شقفت است که چرا باهنر هوا در نمی وجود عاری و شکستن نفس دنیا کاهش دنیا و برای برر و کوی یار و دمحدو شدن با تو از تن‌زناینه، نیزگونی آن که به عامل کش و عقل می‌کشد، از پیامد، خود را در برادر قدرت حق درمانده و ناجی شمرده، درخواهند یافت که جر درگاه «الله» (اللیه)

دیگر چیزی وجود حقيقی ندارد.

دل و جان فائی «الله» کن، تن خود همچون قبا کن

نه امر گو، نه خیاب گو، نه نشانی، نه علامت

(ک: 1469)
اکثر وکالت در عصرهای بین‌المللی گزیده‌ای از نگاه‌های بین‌المللی، زیر نظر کشورهای مختلف مورد بررسی قرار می‌گیرد.

(ک: 25414/5)

چون هرکس در خورد خود باری گزیده از نیک و بدر
ما را دریغ آید که خود فاقدی کنیم از بهاره‌ای

(ک: 57/47)

شیوه علم عالی‌م هرچند کمی رقصد چشم تو علم بیند، چان تو هیو داند ولکس که یحو را، هم داند که چه بچاره است جز حضرت «اللّه» باقی همه «نّ» داند

(ک: 2/6885-685)

او می‌گوید، باید از غیرحق، مصداق «کلّ شیء هالک اپل و جهه» (قصص: 88) شد؛ شک نیست که راه‌برد از رهایی از کرب و ناموس و خودت و تعلق‌شی به منزلت «بقاء بالله» می‌رسد و ذرات وجود مستند به خورشید الهی می‌شود: «نّ» شویم از «کلّ شیء هالک» چون هلاک و آفت اندار شی رسد هر که اونانی شداو چیزشند هر که مرد از کیلبود حسی رسد

(ک: 2/8783)

عرضه‌گری رها کن، ای خواجگی خوش بیش «نّ» کن نا ذره‌ی وجووته، شمس میسپر باشند

(ک: 2/8658)

اوا برای آبی احیاست که تا کسی گردن «نّ» را نزنده و نفی غیربت نکند، نخواهد توانست به «اللّه» (اللّه) تعییه مقام اثبات حق برسرد. به نفی لا گوید به هر دمی لا لا بزن تو گردن «نّ» را بیار «نّ» را

(ک: 1/2372)
فصل نامهٔ علمی بروزهای زبان وادب فارسی ادب و عفوان

عاشق حقيقی هرگاه تبعی «لا» برای قتل غیر حق بیکرکشت و نفی شرکت در مُلک حق کنده، دیگر جز گسترده لاهوت چیزی به ایران نمود حقیقی نخواهد داشت.

تبغیر «لا» در قتل غیر حق بردند
در تکر زان پس، که بعد «لا» چه ماند؟
ماند «الله»، بقمی جمله‌ی رفت
شاد باش ای عشق شرکت سوز زفت

(ک: ۴/۵۱۰-۵۸۹)

沃尔 پس از سرای «الله» و سلطنت «الله» می‌دشمارده شد مگر فرآینده در روشن خس و خاشک تعلقات راه و سال از دل، با خوش جاروب غنوه «الله» قیام، و با خیب‌ش درون و باختن هر دو عالم، رؤی سوی حق گرد و به دیدن جمال سلطان ملک توافقی یافت.

چون سلطنت «الله» خواهی بر لا ن شو جاروب زه قریب نساً، فرآینده اشکای کن

(ک: ۴۹/۷۶۹)  

برو از خوش این خانه ببین آن حسن شاهانه
برو جاروب لا بستن که قریب نساً بس خانروآماد

(ک: ۴/۲۰۴۲)

در مجالس سیمین نیز با ذکر شواهدی از مقدادی خود، سنابی، با تصویری زیبا در باب کمر خدمت بستن لا و به فرق استادان آن در بیان کلمه‌ی توجیهی شهدان، فرماید: 

ی ابادا از نظره‌ی دنیا در گذری و به تمام‌ی عقیب هم چند نگاهی تا جمال ذوالجلال ببینی. به جاروب لا همه را برپای هر که شاه و شاهزاده باشد، هر آینه او را فرآینده بیشتر. «الله النلاه» فرآینده خاتمیان و شاهان حضرت است که از پیش دیده‌ی ایشان هر دو عالم را می‌روبد (مولانا، ص: ۱۳۶، ص: ۱۱)

سالک تا زمانی که موقوف لا ست و از آن نگذیده و چون کرم پیله گرد و وجود مجزی خود بزنده، مردود در هدایت و در حکم معدوم است وی آنگاه که در برادر خورشید حقیقت نفی قابل عاریتی ستاره‌گون کند، به عالم یقین گام می‌یابد و بی میرد که جز هستی محبوش، باقی همه فانی است.
نفی «لا» اثبات آلّا از نگاه مولانا

هر که او بر در، من و ما می‌زنند
رد باب است او و بر «لا» می‌تمد
(م: 1/3055)

ای عاشق «الاوه» ز استاره بگیر این خو
خورشید چو درتبد، فانی شود استاره

مولوی اضداد را از جمله شور و شر و سود و زبان و ترس و امن و حتی جان و تن را
سپلابی اراده کرده که خواست محیوب و محب آن را به سوى دریای نیستی «لا»

شور و شر و نوع و خوف و امن و جان و تن
جمله را سپلاب برده، می‌کنند سوی «لا»

(کن: 5/2472)

در دیگر جای گویید هرگاه از «لا» سخن به میان می‌آورد، منظور «الله» است اینجا با
نفی هرگونه باستگی‌های دنبالی و حتی آخرپی این است که اثبات حق، محقق می‌شود:

من چو لب گویم، لب دربای بسود
من چو «لا» گویم، مراد «لا» بود

(م: 1/1743)

در «لا» ی نفی، درجا زدن و نرد لسن با آن باختن ودر داپره خیالات و لوهل محدود
شدن و دل به هیچ بستن، به اقرار اثبات «الله» وی ورود به عالم هستی و جان، در واقع
خود گم کردن است؛ زیرا با «لا» (الله)، اکر «لا» (الله) ملزوم و همراه نباشد، کمراهی و

طریق کافیر است:

گر انس «لا» نهای ای جان به سر
شست دل در بحر لا افکندمای

زان ک داری، جمله دل بر کندها
(م: 6/76-1375)

او ای گویید که ای اجرای «لا»
نغمه‌های اندرود اویلا
(م: 1925-1/26)
فصل نامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی ادب و عرفان

به گاه شنید و چیرگی محبت وقتي اخگر عشق در دل کسی زنانه کشد، زمرده سبز فام را در نظر عاشق، به صورت تردي متعقین نشان مى‌دهد، به ذكر كلمى توحيدىي «لاله الآهو» يا «لاله الآلهة» اشرف اذكار است که در لسان عرب به ذكر مجموع البخرين نيز معروف است، از آن رو که يا «لا» داويري امکان كه در حكم «يجر اجاج» (دنري تلخ و شور) است، نفى مي شود و يا «الله»، داويري وجوب كه در حكم يجر غذب دريابي شيرين و گوارا) است. (رمزى، 1375، 4/272)

عشق در هنگام استيلا و خشم
هر زمرد را نمايى گندنا
كه نمايى به تو ديج سپاه
«لاله الآهو» اين است اي پناه
(م: 6/866)

هرگاه «الله» يعنى نفي خيالات و سابها و وجودهای مجازی يا «الله» يعنى اثبات
حق و عالم حقيقى قرين شود، وحدت شکوفا يگردد
گشت «لا الله» گفت و «الله» گفت و وحدت شگفت
(م: 6/2266)

با در ضمن بیان یكي از معجزات پامبر اكرم(ص) گويد: هرگاه «لاله» يا «الله» همراه
شود، علواه بر انتفای جز خدا و اثبات يگانگي حق، گواه بر حقانيت رسول خدا(ص) است:
«لاله» گفت، «الله» گفت و وحدت شگفت
(م: 1/2159)

او گويد: همجنانى گوشت منييى، خواراک انسان مي شود و يا وجود انسانى بيي كي مي گردد؛
گلوي برده نيز در راه محبوب از شراب حق مى نوشد و ارتفا كمال مي یابد و مست و موجود
محبوب يلى كه مجو و فاني او مي شود و بر سر پيمان الست بر مي گردد:
حلق حيوان چور برده شد به عدل
حلق انسان رست و افزون گشت فضل
نا چه زايند؟ كن قياس آن، برزن...
نقو "لا"، اثبات "الله" از نگاه مولانا 139

حلق ببریده خورش شربت، ولی یافق "لا" رسیده. مرده در بلی.
(م:1/76-3873)

انگاه که طالب، مست می اهی گردد، از صفت‌های بازدارندی ذی‌الیه آزاد گشته، با
کنار گذاشتن حسد و ویران کردن جسد، وصل به محیب می‌شود:
این بار چم بپرکن، لیکن تمام پرکن
تا چشم سیر گردد، یکسو نهذ جسد را
دیده می‌زیای، در "لالیه ایه"،
(ک: 19/18-2117)

چنان کس بس از ظاهر "لا" و سابه‌هاو تحقیق حقيقیت "الله"، بی خواهند برده که
مشاهده‌ی پرکارگاه "لالیه" جز در ورزشی "لالیه" دست نمی‌دهد و در این صورت به عالم
حقیقی و باقی می‌گدارد و در آخر است که بقای بپرکار "لالیه" می‌پرکد:
"لالیه" اند بپی "لالیه" است
همجو "لاه" ماهی به "لالیه" می‌روم
(ک: 1754/4/18)

زان که در "الله" ست او از "لا" گذشته
هر که در "الله" ست او فائی نگشته
(م: 3054/1)

عقل را راهی به گسترده جهان‌وز "لا" نخواهد پدید مگر مردانه، بی‌محیا، پای بر
عرشی پرآتش نفو سوی الله بگذارد تا پس از گذشته با استحصاله و دگرگونی، در بقای
با "الله" "هست" گردد:
عقل آواره شده، دوش آمد و حلقه بپرک می‌پسندن هر دو عالم را را آتش است
گفت: آخر چون در آینه خانه تا سر آتش است
تا کنید پاکت زهستی، هست گردد زاجتی
گفتم: تو غم‌مانگ باران‌هاین سر می‌دار
(ک: 1767/6/19)

اما عشق با نهنگ "لا" از دریای دل دهان می‌گردد و هر دو جهان را در می‌آمده;
چه در پشت کردن به دو جهان است که جمال شاهد حقیقی جلوه گر می‌شود:
شکایت از بحر دل چهارم را با خوردن چون نهنگ
(ک: 69863: 140)
او می‌گوید: هرگز سایر سیار}* الله نفى کناروی و تعینات کندب دیده مرتبی ی تویت «الله»
می‌رسد و در این مقام رحمت از یک نه یا سایه گستر می‌شود.
«سایه ی رحمت «الله»، «الله»، (مولانا، 1363: 115).
زمانی که یار وجود مولوی را تسخیر کند و با اتاقی سخن آید، بوسفته، بی خوشتن می‌شود و آنها که این بی‌محبو سخن گوید، موسی وار با «لن ترنی» مواجه می‌گردد و محروم از دیدار یار به جلوه‌ای دلخوش می‌شود:
وی با کاربرد بیشتر از دیوان سنا (ص 198) گوید:
«تا تنظر به خود است و به قوت خود، ضعیف، ناوانام، از همه ضعیف‌تان، ضعیف‌تان، ضعیف‌تان، ضعیف‌تان، ضعیف‌تان، ضعیف‌تان؛ اما چون نظرم آری گرداندی تا به خود گردد به عنايت و لطف تو گردد، چرا ضعیف باشم، چرا بی‌پی‌به باشم، چرا بی‌پی‌به باشم، چرا جا‌هرگ باشم، چرا آدمی باشم، چرا آن دمی نباشم؟
چو او با من سخن گوید، چو ظرف وقت «لا» باشد
چو من با او سخن گویم، چو موسی وقت «لن» باشم
(مولانا، 1363: 26)
تا طالب، محرم ساغر محبوب نشود و مست می جمال اتو نگرد و ترک خودی و همه تعلقات نکند، و رخ از «الله» بر تن بود و «الله» را ووجهی همت خود خون ندهد، به منزلگاه وحدت نمی‌رسد؛ چه همه‌ی تدبرها و جاره‌گرها در برادر «الله» ناجی‌زنند:
اگر می‌نام ساغر نباشق مرآ «لا» گیتر و «الله» را بگردان
(ک: 4/20116)
حیله‌ها و جهارها گر ازدهست بیش «الله» آنها جمله «لا» ست
(پ: 3/699)
ور هنیه تن «لا» شدی، این نفس سربالا شدی
بعد از تمامی «لا» شدن در وحیت «لا»ستی

ینست یپسروی دو عالم عشق را
ورنه ز «لا» هر دو عالم «لا»ستی

وقتی که بندید خدا عوامل بارداردی کمال را در خود بپیراند و پیاده قرار ده. از
پس ترک وجود مادی، تجلیات دوستی ازشان می‌رسد. و عالم لاهوت بی‌رس می‌نمایند:
بندید خداست خاص و لیکن چو بندید مورد گشت بنده و سپس لاسا هم خداست

انسان‌تیب معرفتی که تنها لف «لا» زند، موقوف «لا» باقی خواهد ماند؛ اگر در نور
جلال الهی نفع خودی نکنند و بی‌خویشتن نشودن در تابیه ایلار حک رسوا می‌گردد;
یک که از «لا» نیافته‌ی، ببیند زرفی می‌باشد
چشم‌ها را باک کن، بنگر که هم در «لا»ستی

در شما بی نظیرم «لا» شوید
ورنه پیش نور من رسوا شوید

گاه بیش می‌آید که سالگرد، بدون گذر از زندانیانه «لا»، مشمول فیض از آن می‌شود و یا
درک «لا» به جایی می‌رسد که بجز خدا نمی‌بینند و گاه برای رسیدن به محیب، سر به دار

«لا» می‌دهد:
فصل نهمی علمی بیوزدهی زبان وادب فارسی ادب و عرفان

از دست‌ی تهر کرا دهد این دست
به عقیده‌ی لا شدست "لا"یی

(ک: 6/28944)

ای جان بیا اقزای کن یو تن ب(chart، انکار کن
ای "لا" مرا بردار کن، زیرا به "الله" می‌گویی

(ک: 7/35824)

اگر آدمی چش‌سر بربرنده و چشم سیر بهگشاید و ذکر "لا! الله اکثر" را ورد زبان خود
کند، همه‌ی موجودات مجازی از خانه دلش زندوده و محو و راه وصل هموار می‌گردد و
حقیقت به روی مینمایند و دیده‌ی دل و جانش بر "الله" و نادیدنی‌ها گشوده می‌شود.

گوز را تخطی است، بگشایید. در نگر
بعد "لا"! آخر چه ماند دگر؟

(ک: 6/2097)

مولانا با آفرینشی زیبا از تصویر سرنگونی حرف "لا" به نیایش بندیداهانه‌ی دارد که
همچون "لا!" خود را تگونسر می‌داند و از حضرت سرمدی می‌خواهد که او را از بی‌گونگی و
حیراتی و نیستی به در برود و کسانی کسان به ملت "لا!" (الله) بکساند و بر بصطبیه
میخانم محبوب، قبود نوش شراب عشق از این رگدان و جشن چرا به جمال الله روشن کند.
ماهم چون "لا!" سرنگون ور "لا!" نومن آری برون
تا صدر "لا!" کش کسانی "لا!" را به "لا!" می‌گویند

(ک: 7/29729)

نتیجه

عرفا به ذکر - که اشرف آن، تهیه (الله اکثر) است - بر اهمیت می‌دهند و با مداومت
در آن نمی‌گذرند که ذوق انس حضرت جلّت در کام جانشان به در رود؛ این کلمه‌ی
توحیدی از دو بخش نفی و اثبات ترکیب یافته است، البته لازم‌هی نفی "ما سوی الله"، باک
کردن و زدودن آن‌هی دل از زنگ‌های الهی‌های نفاسیه و بی‌تپه‌ی مجازی بررساخته‌ی آدمی است.

که تا منزل‌های جانان یک‌روشته نشود، محبوش در آن فرود نمی‌آید و قرار نمی‌گیرد.
شاءت عارف با "لا" ـ که گویای مقام نفى ما سوى الله- و "الله" ـ که مبین مقام ابنا
یکانگی حق است ـ به تشییهات و تصویرهای در انگیز دست زدند که از میان آنان مولوی
در این گونه آفرینش‌های هنری مولع بر دیگران است، او در همئی آثار خود، به ویژه در
غلیظات شمس ـ که بسامدی بالا دارد، بر این عقیده است که تنها نفى غیرت و موقف شدن بدان کافی نیست بلکه باید این گذشت تا به منزل "الله" رسید و آنگاه قدم به
دارالملك حق گذاشت و اینجاکت که جمال حق بر ای اشکار می‌گردد و مقام بقای بالله
حاصل می‌شود.

یکی نوشته‌ها

1. خواجه نیز سراید:

خلوت دل نیست چاپ صحت اضداد
دبچو بیرون رود، فرشته دراید

(حافظ، 1320: 157)

2. نقیل است که چون او را [خلج را] بر دار کردن، اِلیس آدم او را گفت: یکی "الله" چون
گفتی و یکی من، چون است که از آن تو رحمت بار آورد و از آن من لعنت؟ حسن گفت از آن که تو "الله" در خود بردی و من از خود دور کردی، مرا رحمت آمد و تو را لعنت، تا بدانی که منی کردن نیکو نیست و منی از خود دور کردن به عنتی نیکوست (عطار: 2535: 599).

3. "قال النبي صلى الله عليه وسلم: "افضل الذکر لائن الله الله و افضل الدعاء

الحمدلله" (جمع رازی، 1374: 267).

در کمیابی سعادت آمده:

بدان که ذکر را چهار درجه است: اول آن که به زبان باشد و دل از آن غفلت و اثر این،
ضعیف بود ولکن هم از اثرب خالی نباشد؛ دوم، آن که در دل بود ولکن متمکن نبود و قرار
نگرفته باشد و چنین بود که دل را به تکف بر آن باید داشته؛ سوم آن بود که ذکر قرار
گرفته باشد در دل و متمکن و مستقل شده، چنان که به تکف وی را به کاری دیگر باید
فصل نامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی ادب و عرفان

برد: چهارم آن بود که مستندی بر دل مذکور بود و آن حق تعالی است- بلکه کمال آن است که ذکر و آگاهی ذکر از دل بهتر و مذکر علم و بس» (غزالی، 1368: 254).

در مشنو نیز دریاب لزوم به زبان آوردن ذکر قلبی اشاره به ایهی و قال ریشم ادعونی

استجب (لبک) (غازی، 160). آمده است:

لیک گفتی گرچه می دانم سرت زودهم پیداکن کر ظاهرت (م۶: 1/60)

4 مشابه از جمله‌ی اذکار ذکر «لاه‌الله» اختیار کردم، چه صورت آن مرکب است از نفی و انبه آن زیبا در وقت جریان این كلمه، بر زبان حاضر بود و مطالب ها و مواطاه میان دل و زبان تگاه دارد و در طرف نفی، وجود جمله‌ی محدودی را به نظر فنا مطالعه می‌کند و در طرف انبه وجود قدمی را به عین مشاهده می‌نماید تا به واسطه ملازمت برکار این كلمه، صورت توحید در دل قرار می‌گیرد (عزالدین محمودی، 1367: 160).


6 بخشی از حدید قدسی «لا بزال العبد ينقل‌ت الى اللواتق حتی اهیه فادا احبتی» کانت سمعه و پیب و لسانه و بیده و رحله، فی بی مسیم و بی بصر و بی بطش و بی بسطی و در روایه «ربی بمشی» (محمد لاهیچی، 1371: 98).

در کشف الاسرار، آمده است: کنت له سمعا پیب و بصرأ بیصر به «جوان که بدين مقام رسیدم، زبان زبان توحید شد و روان توحید، نه از خود می‌گویم یا به خود بر بیای، گوینده به حقیقت اوست و من در میانه ترجمان (ممبیدی، 1371: 1/331).

7 در نسخه بدل: «بر را» آمده که گویان است.
8. در ارگع به آثار مولوی، کوته نوشت: «که نشانه‌ی کلیات شمس، عدد سمت راست
علامت فارق (۱) شماره‌ی جلد و عدد سمت چپ‌ان شماره‌ی بیت است» و «م» بیانگر متنوی
معنوی و عدد سمت راست نشانه‌ی فارق شماره‌ی دفتر و عدد چپ‌ان شماره‌ی بیت است.

در ارگع به سایر متنون، بس از نشانه‌ی (۱) شماره‌ی صفحه‌ی اثر آمده است.

9. اشاره دارد به داستان ا بوچه؛ نیکوست که از زبان مولوی شنیده شود:
سنگ‌ه‌ان‌در کف بوچه‌ل بود گفت: ام‌حمد به گو این چیست زود؟
چون خیب‌داری ز راز آسان
یا گوید آن که ما حقیق و راست
گفت بوچه: این ذوم نادرت است
در شهادت گفتتن آمد بردگه
از میان مشت او هر چه سنگ
«لا‌الله» گفت، «لا‌الله» گفت
گوهرا احمد رسول الله سفنت
(م/۹۵-۵۴۱۵۴)

10. او در همین باب، در اضمحلال و تخلو و کمال انسان اهل حقیق و تبدیل او از
موالیه‌ی ثلاث به بشری، آن‌گاه عروج به مرحله‌ی ملکی‌تانا فناء، در الله – و این که نیستی از
ماحدون و تدنتن موجوده‌ی ماتع و تعلیمی می‌گردد:...

پس چه ترس؟ کی ز مردن کم شد
حمله‌ی دیگر پی‌مرده از بشر
وز ملل که بایدم جستن ز جو
(م/۳-۹۲۰)

پایا:
تو ۱۸ آن روزی که در هشت آمدی
از مبدل هستی‌ی اول نماد
این بقا‌ها از فن‌ها یافته‌ی
(م: ۸۵۶-۱۷۸۹)
نمودار بسامد "لا" در آثار شاعران بررسی شده.

<table>
<thead>
<tr>
<th>سرای</th>
<th>عطار</th>
<th>مولوی</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
</tbody>
</table>

<table>
<thead>
<tr>
<th>سنی ۴۹ مورد/۲۵%</th>
<th>مولوی ۴۹ مورد/۵۵%</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>0.00%</td>
<td>60.00%</td>
</tr>
<tr>
<td>10.00%</td>
<td>50.00%</td>
</tr>
<tr>
<td>20.00%</td>
<td>40.00%</td>
</tr>
<tr>
<td>30.00%</td>
<td>30.00%</td>
</tr>
<tr>
<td>40.00%</td>
<td>20.00%</td>
</tr>
<tr>
<td>50.00%</td>
<td>10.00%</td>
</tr>
<tr>
<td>60.00%</td>
<td>0.00%</td>
</tr>
</tbody>
</table>
نمودار بسامد «الله» در آثار شاعران بررسی شده.
کتاب‌نامه
فرانک مجید. ترجمه‌ی مهّیه‌ی این قمشه‌ای تهران: انتشارات اورست. ج. ۱. حافظ، شمس‌الدین محمد. ۱۳۴۳. دیوان. به اهتمام محمد قروشی و قاسم علی‌تهران: چاپخانه‌ی مجلس.

خاطرات شروانی، افگیز الی دین بدل. ۱۳۵۷. دیوان خاطرات. به کوشش ضیاءالدین سجادی تهران: زوارچ، ج. دوم.


__، __. ۱۳۸۵. غزل‌های سعی. تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: سخن. ج. ۱. سنایی، غزنوی، ابوالعجوبی مجد. ۱۳۶۲. دیوان سنایی به اهتمام مدرس رضوی تهران: انتشارات چاپخانه‌ی سنایی. ج. دوم.

__، __. ۱۳۶۸. حقیقت‌های الحقيقة و شریعه‌الفریق. به تصحیح مدرس رضوی تهران: دانشگاه تهران.

شیبستري، شیخ محمود. ۱۳۶۸. گلشن راز. به اهتمام صمد موهد تهران: چاپخانه‌ی طهروی. ج. ۱. شیخ بهایی. ۱۳۱۶. کلیات شعر و آثار شیخ بهایی و شرح جلال‌الدین محمد سید نعیمی و براشی و تصحیح علی کاتبی تهران: چاپخانه. ج. دوم.

کاشانی، قزل‌الدین محمود. ۱۳۶۷. مصاحبه الیه‌ای و مفتاح الکنیه. تصحیح جلال‌الدین همایی تهران: هم‌لجن سوم. عطار نیشابوری، فردالدین. ۱۲۵۳ ه. تذکره اولیاء. تصحیح محمد استعلامی تهران: زوارچ. ج. دوم.
دیوان به اهتمام و تصحیح تقی تفضیلی تهران: علمی و فرهنگی ج. نهم

غزالی توسی، ابوحادی محمد 1368. کیمیای سعادت. به کوشش حسین خدیووج. تهران: علمی و فرهنگی ج. چهارم.

غيرالفضات همدانی، ابوالمعالی عبداله 1373. تمهیدات. تصحیح عفیف عسیران. تهران: منوچهری ج. چهارم.

لاهیجی، شیخ محمد 1368. مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز. تصحیح محمد رضا برزگر خالقی و عفیف کباسي. تهران: انتشارات زوارات. ج. چهارم.

مولوی، جلال الدین محمد 1363. کلیات شمس. تصحیح بديع‌الزمان فوزانفر. تهران: امیرکبیری ج. سوم.

مشنوی، به همت رییس‌الله نیکلیسون. تهران: مولی ج. هفتم.

میبدی، رضی‌الدین 1371. کشف الابسار و عده الابزار. ج. چهارم. تهران: امیر کبیری ج. دوم.

نجم رازی، نجم الدین ابوبکر محمد 1374. مرصادالعباد. به اهتمام محمدامین رحیمی. تهران: علمی و فرهنگی ج. ششم.